

## فردوسی و شاهنامه‌او

دکتر سید محمد دامادی

**چکیده:** نویسنده پس از بیان کیفیت ظهور حماسه در میان اقوام و ملل گیتی، به اهمیت احیای افتخارات گذشته در ایجاد اعتماد به نفس در یکایک افراد هر ملت اشاره کرده است و دلایل استقبال فارسی زبانان، خاصه ایرانیان را به خواندن شاهنامه برشمرده و ابعاد گوناگون خلاقیت و هنرنمایی‌های شاعر را از جهات مختلف مورد بحث، بررسی و ارزیابی قرار داده است. تلاش‌های تاریخی در فراهم ساختن روایات کهن ایرانی را برشمرده و آنگاه از تلاش و کوشش فردوسی در سرودن منظومه‌ی حماسی یاد کرده و خلاصه‌ی از مندرجات شاهنامه را به دست داده است و به داستان‌های داستان‌ها - رستم و اسفندیار - که معرف نبوغ شاعرانه و خلاقیت هنری فردوسی است پرداخته و حیات آدمی را از مراحل زایش و کودکی و نوجوانی و بلوغ و کمال و سرانجام ناتوانی و انحطاط با مندرجات متوالی شاهنامه تطبیق داده و شاعر را آموزگاری بزرگ برشمرده که به رسالت آموزشی خویش، وقوف و استشعار دارد و شاعری ستایشگر اصول کرامت اخلاق است و خود بدانچه گفته وفاداری و سرسپردگی نشان داده است. مقاله شامل بیست مدخل و یک خاتمه است.

**کلید واژه:** ادبیات حماسی ایران، فردوسی، شاهنامه، فرهنگ ایرانی.

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر، اندیشه برنگذرد

۱- مبادی تاریخ همه اقوام و ملل گیتی در مواردی بسیار مجهول و به افسانه آمیخته است و پیداست که هر چه سابقه ورود و پیشینه ظهور آنها بر پهنه گیتی قدیم تر باشد، این

ویژگی قوم‌تر است و به همین میزان و نسبت تمییز حقیقت از خیال و وهم و افسانه دشوارتر است.

از سوی دیگر، هر قوم و یا ملت به منظور حصول اتحاد و اتفاق و ایجاد روح تعاون و تعاضد میان یکایکِ ابناء سرزمین خویش به «وجوه مشترک» نیازمند است و بنابراین مفاد و مدلول:

آدمی زاده، زنده‌از‌یسا‌داست یاداها، جانِ آدم‌یزاد است یکی از شاخص‌ترین وجوه اشتراک و همانندی در اندیشه و احساس در میان ابناء هر ملت، وجود یادها و یادبودها و یادگارهای گذشته است.

آدمی پیش از آن که نوشتن و کتابت را آغاز کند و راه و رسم حروف نگاری را برای بیان مقاصد در پیش گیرد، داستان سرایی‌ها کرده، ترانه‌ها خوانده و شنیده و به تعبیر یکی از شاعران معاصر، «مرثیه خوان دل دیوانه خویش» بوده است و شگفت‌انگیز نیست که نخستین تاریخ نگاران نیز روایات ملی اقوام و ملل گیتی را بر اساس و پایه این افسانه‌ها نهاده‌اند.

آنگاه که ادبیات در میان ملتی شکل گرفت یعنی پیش از آن که آرام آرام روایات زبانی و افسانه‌ها از میان مردم رخت بربندد، چه بسا نبوغ بارور و استعداد درخشان و سرشت خلاق و آفریننده‌ای پیدا می‌شود که از ترانه‌های زبانی مردم بر سر شوق و رغبت آید و افسانه‌های قهرمانی و دلاوری‌های موجود بر سر زبان‌ها را تدوین کند و از مجموع آنها به سرودن منظومه‌های ملی و حماسی پردازد، اما با شکل‌گیری فرهنگی و قوام هر چه بیشتر ادبیات و گسترش آن در میان احاد افراد ملت و فراگیر شدن فرهنگ عمومی، احساس غنایی و مایه‌های عواطف و احساسات شخصی به تدریج رنگ می‌بازد و آرام آرام بر می‌افتد و مکتب‌ها و سبک‌ها و شیوه‌هایی رونق و رواج و اعتبار می‌یابد که اصول و مبانی ساخته و پرداخته‌تری را دارا باشد و از چنین رهگذری شکل‌های ساده افسانه‌ها و اساطیر و روایات زبانی آنها به تدریج محو می‌شود، سرود و ترانه فراموش می‌گردد، سرچشمه روایات حماسی از خلاقیت باز می‌ایستد و کتاب و اسناد مکتوب و مدوّن - جانشین نقال و راوی و قصه پرداز می‌شود و باگذشت روزگاران اهل دانش و معرفت از شکل‌های ساختگی و مصنوع ادب به تنگ آمده، به شعر کهن ملی روی می‌آورند، اما

چون این اشعار آن چنان جاندار نیست که بتواند دست کاری‌های تازه را تاب آورد، ناگزیر تنها به گردآوری روایاتی می‌پردازند که دست تصادف روزگار، آنها را از تئدبادهای حوادث ایمن و محفوظ نگاه داشته است و از این رو بوده است که خواجه رندان و سر حلقه فرزندان ایران و جهان و مایه مباحث و سربلندی فارسی زبانان گیتی «حافظ» سروده و گفته است:

... ز تئدبادهای حوادث نمی‌توان دیدن

در این چمن که گلی بوده است یا سمنی

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت

عجب! که رنگ گلی ماند و بوی نسترنی...

با این اوصاف و مقدمات آشکار است که ریشه‌یابی هر منظومه حماسی، از دقیق‌ترین مباحث مربوط به پژوهش‌های علمی و فرهنگی و ادبی است که بررسی و ژرفکاوای دقیق در تار و پود آن به دلیل ابهام ذاتی و رمز و رازگونگی آن بسیار دشوار است، افزون بر آن هیچ ملتی نیز بدون گذار از فراز و نشیب ایام و طغی مراحل صعب و سخت و پیمودن ادوار ناهموار و گذشتن از مراحل دشوار و بدون وجود مردم سالاران و گردان و بزرگ مردانی که دلاوری‌ها و گردمیشی‌ها و کارها و اقدامات پهلوان‌میشانه آنها، عرصه پندار و قلمرو گمان و تخیل آدمیان را ظرفیت و شکوه و وسعت بخشد و ابناء نوع خود را به حرکت و جنبش و هیجان و جولان و کوشش و فعالیت در جهت سازندگی و اعتلا وادارد، نمی‌تواند صورتی کامل و تمام عیار و تشکّل و تمامیت پیدا کند و در حقیقت یاد و یادبودهای این قهرمانان عالم انسانی است که به گونه‌ای غریزی و به زبانی شاعرانه زمینه‌های شگفت‌انگیزی را فراهم می‌سازد که سرانجام به زبان شاعرانه تار و پود حقیقت و افسانه را تشکیل می‌دهد و در نهایت به ظهور «حماسه» می‌انجامد.

\*\*\*

۲- شاهنامه، بزرگترین یادگار ادبی و فرهنگی ایرانیان نژاده‌ای است که فردوسی با سرودن این منظومه دراز دامن حماسی، به احیای تاریخ و فرهنگ و بقای سند نجابت مردم ایران پرداخته و با بیان سرگذشت پرفراز و نشیب زندگانی پرماجرایی آنها در قلمرو ایام و تهیه و تنظیم مراحل انتقال سرمایه فرهنگ و مدنیت ایشان از پدران به فرزندان، در

قالب حماسه و داستان، به خوانندگان منظومه حماسی و جاودانی خود، جرأت و اعتماد به نفس لازم برای طریق دشوار زندگانی را ارزانی داشته است.

\*\*\*

۳- احیای افتخارات گذشته - حس اعتماد به نفس هر یک از افراد ملت را در قبال ابهام آینده فراهم می‌کند و آنها را در مقایسه با گذشته - به وظایف خطیر و مسؤولیت‌های حیات آدمیان آگاه می‌سازد و بنا بر گفته مولای متقیان امام علی علیه السلام که می‌فرماید:

«إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيَةِ بِالْمَاضِينَ»

الهام و عبرت‌پذیری از گذشته، چراغ راه آینده می‌شود و آحاد افراد به مقام و منزلت انسانی و وظایف هر یک در قبال خود و دیگران متوجه می‌گردند و وحدت معنوی و یک پارچگی و قدرت و نیرومندی روحی خویش را انسجام و استحکام می‌بخشند و با آن که به گفته «ابو تمام»:

... نَمَّ انْقَضَتْ تِلْكَ السُّنُونََ وَ أَهْلُهَا فَكَانَتْهَا وَ كَانَتْهُمْ أَخْلَامُ

[سپس آن سال‌ها و مردمانش گذشتند و گویی آن سال‌ها و مردمانش رؤیایی بیش

نبودند]

از رویدادهای گذشته و نسل‌های پیشین رؤیایی بیش و روایاتی مغشوش و مبهم باقی نمانده است، اما توجه و امان نظر نسبت به تاریخ گذشته، به هر حال، الهام بخش در اخذ تصمیم هنگام عروض دشواری‌های زندگی کنونی و هموار سازنده بستر آینده حیات آدمی می‌گردد و به آنها این امید و نوید را می‌بخشد که در برابر حوادث و پیش آمدهایی که هر قوم و ملت را به ناچار بوده و هست، هیچ‌گاه خود را نبازند و استوار و پایدار باقی بمانند و گزاف نیست هر گاه گفته شود که یکی از وظایف هر یک از ایرانیان، خواندن دقیق شاهنامه و تشویق دیگران به خواندن آن و تهیه اسباب و آماده ساختن وسایل ادراک حقایق مندرج در آن است و آن‌گاه می‌توان دریافت و دانست که وقتی فردوسی اظهار می‌دارد که:

چو عیسی من این مُردگان را تمام سراسر همه زنده کردم به نام  
و یا می‌گوید: «عجم، زنده کردم بدین پارسی» به هیچ وجه اغراق و مبالغه نیست.

\*\*\*

۴- قبولیت و پذیرش شاهنامه در میان ایرانیان [افزون بر آن که مردم ایران نیز مانند مردم دیگر سرزمین‌ها از پاره‌ی موضوعات و مباحث هیچ‌گاه سیر نمی‌شوند. چنان‌که نسبت به پاره‌ی مسایل نیز که شاید اهمیت بیشتری هم دارد، بی‌اعتنا هستند] از آن جهت است که فردوسی و شاهنامه‌اش را آینهٔ روحیات و افکار و اندیشه‌های خویش تشخیص داده، احوال بزرگان ایران را در وجود شخصیت‌ها و قهرمانان شاخص و برجستهٔ عالم انسانی در این منظومه مجسم یافته و هواخواه و دوستدار آن بوده‌اند که ایرانیان از ویژگی‌ها و شمایل و مکارم و فضایی برخوردار باشند و آراستگی به خصایل مطلوب و مثبتی داشته باشند که در منظومهٔ حماسی فردوسی - آفریدگارِ رستم - بر اصالت و صحت آنها مهر قبول خورده و انگشت تأیید و تأکید نهاده شده است. خاصه آن که ایران دوستی فردوسی و نثار مهر و محبت او به زادبوم فرهنگی و علاقه‌اش به ایرانیان در حدِّ کمال انسانی و نهایت خردمندی است و هیچ‌گاه متضمن خود پرستی و تنگ‌چشمی و یا موضع‌گیری و دشمنی نسبت به غیر ایرانیان و دیگر اقوام و ملل گیتی نیست، زیرا او در واقع نفیس بدی و بدکاری را نکوهش کرده و با آن مخالفت ورزیده است و نه بدکار تیره روز را که او را گرفتار و اسیر کيفر اعمال پلید خویش می‌بیند و سرنوشت این قبیل نابخردان را با توانایی بیان شاعری آگاه به معیارهای بلاغی و سخنوری به گونه‌ای ترسیم و تجسیم می‌کند که خوانندگان اشعار او با سراینده‌اش هم‌نوا و هم‌فکر می‌گردند و بر داوری‌های دادگرانه‌اش، انگشت تأیید می‌نهند.

افزون بر آن اگر ایرانیان نسبت به فردوسی احترام خاصی قایل‌اند و خدمت او در تدوین روایات ملی و احیای زبان و ادب فارسی را ارج می‌نهند، به خاطر آن است که دستاورد ادبی و فرهنگی‌اش با سنت‌ها و باور داشت‌های آنها موافقت، هماهنگی و سازگاری دارد و هر که به زبان فارسی سخن می‌گوید و شاهنامه را می‌خواند، آن را یک حماسهٔ ملی کامل عیار به شمار می‌آورد. در طبع تاریخ نیز دیده شده است که هر کس یک احساس نیرومند ملی را برانگیخته است، دیگر سخن‌سرایان نیز از شیوهٔ او پیروی کرده‌اند و ملاحظه می‌شود که همهٔ قهرمانانی که فردوسی از آنها سخن گفته است، موضوع زندگی نامهٔ حماسی واقع شده‌اند، علاوه بر آن که نشانهٔ علاقه و دلبستگی ایرانیان به این روایات و افسانه‌های ملی و حماسی نیز هست.

\*\*\*

۵- قدرت توصیفِ سرنوشتِ قهرمانان حماسی و پایان کارِ چهره‌های داستانی در شاهنامه فردوسی به‌گونه‌ی است که همواره تارهای روح خوانندگان اشعارش را به ارتعاش در آورده و وسعتِ قبولِ دل‌های ظریف و سرشار از احساس و عواطف انسانی مردم ایران و فارسی‌زبانان را به همراه داشته است. بی‌جهت نیست که ایرانیان تمام عیار<sup>۱</sup> و بزرگ مردانِ دانش و ادب و فرهنگ «به شاهنامه عاشق‌اند و فردوسی را ارادتمند صادق»<sup>۲</sup> زیرا فردوسی را یکی از نمونه‌های کامل افراد ایرانی و جامع کلیهٔ خصال و ویژگی‌های ایرانیان یافته و «شاهنامه» او را نمادِ حفظ استقلال و عظمت و استقامتِ معنوی کشورِ خود در طغی تاریخ به شمار آورده‌اند.

\*\*\*

۶- اگر در صحنه‌های بزم و قلمرو شعرِ غنایی به قول «نظامی» در منظومهٔ «لیلی و مجنون»:

مسیدانِ سخن، فراخ باید تا طبع، سوارسی نماید  
بر خلاف آن، در شعر رزمی و حماسی چنین نیست و قلمرو بیانِ شاعر حماسه آفرین محدود به حدود داستان حماسی است، آن هم به‌خامهٔ فردوسی که از امانتِ نقل و روایت بدون هیچ‌گونه تصرفِ شاعرانه و افزایش و یا کاهش برخوردار است و بی‌جهت نیست که با وجود محدودیت‌ها و تنگناهای شعر حماسی، شاعران در مقام ترجیح سروده‌اند:

... بهترین شعری از این اقسام در «شاهنامه» است

از مدیح و وصف و عشق و پند، چون خوش بنگری  
در مقام چاره‌سازی، چون پزشکی چرب دست  
در مقام کینه‌توزی چون پلنگی بربری  
داستان‌ها بسته چون زنجیر پولادین به هم  
کاندر آنها لفظ با معنی نماید، همیری

۲. فروغی، محمدعلی: ص ۵.

۱. مینوی، مجتبی: سرآغاز «پانزده گفتار».

بساغبان وش از بر هر داستانی نوبه نو

بسته از اندرز خوش، یک دسته گلبرگی طری ...

\*\*\*

۷- فردوسی روایات ایران کهن را تنها منابعی یافت که می توانست آنها را یکپارچگی بخشد. از این رو در جست و جو و گردآوری افسانه های کهن و اساطیر باستانی و کارنامه ها و خدای نامه ها برآمد و با توجه به حفظ ریشه ها و خاستگاه ها و صورت و شکل نخستین کارمایه ها اثر حماسی خود را به رشته نظم کشید و در سایه وطن دوستی و شور آفرینی و الهام از روح ملی راستین، حاصل کار و دستاوردش به زودی زبانزد خاص و عام و آشنا و بیگانه شد و بر سر زبان های مردم نه تنها زمان خود بلکه قلمرو قرون و اعصار افتاد و گواه اصالت آن نیز این است که وی به اصل داستان ها و روایات وفادار بوده است و خود بارها به این نکته اشاره کرده و آشکارا بیان داشته است که جز پیروی از روایات مندرج در افسانه های کهن، از خود در نقل و روایت داستان، تصرف روا نداشته است:

... سخن گفته شد، گفتنی هم نماند  
من از گفته خواهم یکی با تو راند

سخن هر چه گویم همه گفته اند  
بسرِ باغ دانش همه رفته اند...

و بر این محور و مدار از پیشینیان خود نکته ها به دست می دهد و به سرچشمه پاره ای از افسانه های معین نیز بنا بر ضرورت اشاره می کند تا خواننده اطمینان یابد که وی سازنده و آفریننده آن چه به نظم آورده، نبوده است.

این شیوه داستان سرایی فردوسی و تمامیت و یکپارچگی و وحدتی که وی به منظومه حماسی خودش بخشید، بنیاد افسانه های پراکنده کهن را برانداخت و هر چند در نظر اهل ادب و آشنایان به معایر داستان سرایی و آگاهان بر رمز و راز شاعری و سخنوری، شیوایی بیان و الایی مقصود و علو اندیشه از عوامل عمده ارزشمند گردیدن این منظومه حماسی است، اما نمی توان نادیده انگاشت که احساس هنری نیرومند و

۱. از مرحوم محمد تقی بهار «ملک الشعراء» قرن اخیر که در قصیده بالا بلند خواندنی اش از «فردوسی»

به شایستگی تجلیل کرده است به مطلع:

آنچه کورش کرد و دارا و آن چه زرتشت مهین  
زنده شد از همت فردوسی سحر آفرین

توانایی طبع بسیار لازم است تا مصالح خام را دست‌مایه خلق و آفرینش منظومه‌ای دراز دامن قرار داد و از جمله دیگر دلایل قبول یک اثر در نزد آحاد هر قوم و ملت و زبانزد شدن آن در میان اصناف و طبقات گوناگون اجتماع، از مجامع علمی و دانشگاهی گرفته تا چهار سوق‌ها و قهوه‌خانه‌ها و زورخانه‌ها و مجالس سور و سوگ و عروسی و عزا و... در حقیقت به منزله مهر اطمینانی است که این منظومه بر روایات حقیقی مبتنی بوده و آنچه را که از مردم به طور عام و فراگیر به امانت گرفته است، به صورتی کامل و مدوّن و یکپارچه و تمام عیار و آراسته به مهارت شاعرانه باز پس داده است.

\*\*\*

۸- جای شگفتی نیست که ایرانیان در زمینه آفرینش داستان‌های حماسی و اساطیر باستانی از دیگر ملت‌های گیتی غنی‌ترند. زیرا دامنه وسیع جهان‌گشایی و فراز و نشیب حاکم بر قلمرو فرمانروایی، استمرار نبردها و شکست‌ها و پیروزی‌ها و عظمت و شکوه بناهایی که از دیر باز برافراشته‌اند - هر یک به نوعی خاص یادها و یادبودها را در خاطره‌های آنها زنده نگاه داشته است. افزون بر آن که نیروی تخیل و وسعت قلمرو آرمان ایرانیان را که همواره تشنه و آماده کارهای شگفت‌آور بوده، نباید نادیده انگاشت.

\*\*\*

۹- نخستین تلاش برای گردآوری افسانه‌های کهن، یک قرن پس از موسی خورنی [مورخ ارمنی سده پنجم میلادی به تدوین پاره‌یی از افسانه‌های کهن پرداخته و آن را «افسانه افسانه‌ها» نام نهاده است.] در زمان انوشیروان ساسانی انجام یافته است و در این روزگار بود که قصه‌های ملی کهن درباره پادشاهان باستان [= حکایات ملوک] از سراسر قلمرو امپراتوری گردآوری گردید و در کتابخانه انوشیروان نهاده آمد و در زمان یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی، «دهقان دانشور» که به گوهر دانش سرافراز و از درباریان مداین بود، مأمور تنظیم و ترتیب و سامان بخشی به روایات فراهم آورده روزگار انوشیروان ساسانی، به یاری و کمک تنی چند از موبدان گردید.

ریشه دهقان دانشور که به یکی از خانواده‌های دهقانی باز می‌گردد، در خور توضیح و تبیین است و محدودیت زمان اجازه بحث مستوفی در این زمینه را نمی‌دهد اما به هر حال در روایات حماسی ایران، ایفاگر نقشی بزرگ و اساسی است. فرهنگ‌های فارسی



آن را به دو معنی «کشاورز» و «مورخ» آورده‌اند و در بیان وحدت این دو مفهوم در عین عدم تجانس چنین دلیل آورده‌اند که دهقانان ایران، جملگی «تاریخدان» بوده‌اند. اما روایت «چهارمقاله» که فردوسی را از «دهاقین طوس» معرفی می‌کند، خود دلیل بر آن است که مفهوم دهقان برای خوانندگان آن روزگار کتاب او و عصر نویسنده، به کلی روشن بوده است. «کاترمر» نیز ثابت می‌کند که در میان اعیان و اشراف قدیم ایران، دهقانان طبقه‌ای را تشکیل می‌داده‌اند. چنان که صاحب «مُجَمَّل التواریخ والقصص» نیز می‌نویسد: «... و دهقانان و رئیسان و خداوندان ضیاع و املاک.»

و پیداست که طبقه اشراف، کشاورزانی بوده‌اند که در دوران استیلای تازیان نیز، نفوذ محلی خود را حفظ کرده، بیشتر به سِمَتِ والی و حاکم منصوب می‌شدند و با فرمانروایان گسیل گشته از جانب خلفای بغداد مخالفت داشتند. این قبیل خانواده‌ها با علاقه‌ای وصف‌ناپذیر، سنت‌ها و خاطره‌های تاریخی قلمرو زندگانی محلی و نیاکان خویش را حفظ می‌کرده‌اند که بخش بزرگی از آن میان به خاندان‌های باستانی و کهن و پادشاهان و فرمانروایان امپراتوری ایران قدیم پیوند و بستگی می‌یافت و کارها و اقدامات مهم آنها جانمایه‌های روایات کهن بود و از این رهگذر دهقانان که وارث اخبار و روایت‌ها شده بودند را به عنوان «مورخ» نامیده و یاد کرده‌اند، چنان که محض مثال اساس داستان «رستم و سهراب» بر گفتار دهقان مبتنی است:

ز گفتار دهقان، یکی داستان      که برخواند از گفته باستان  
[لازم به یادآوری است که مصراع دوم بیت فوق، به صورت «بیوندم از گفته باستان» نیز آمده است.]

و «طبری» که مأخذ مکتوب سرگذشت کیومرث را بر می‌شمارد، به داستان‌های زبانی که می‌رسد، می‌گوید: «... گفتار دهقانان یاد کنیم که گرد آمدند که ما یاد خواهیم کردن و این گزارش که کنیم از گفتار دهقانان کنیم.»

به هر حال بعید نیست که «دهقان دانشور» به هر دو معنای کلمه بوده است: ارباب و دارنده زمین‌های بزرگ که خاطره‌های تاریخی سرزمین خود را گردآوری می‌کرده و دستاوردش که به زبان پهلوی نوشته شده بود، تاریخ ایران را از زمان کیومرث تا روزگار خسرو پرویز دربرداشته و «خدای نامه» یا «شاه نامه» خوانده می‌شده است.

\*\*\*

۱۰- ناقلان عرب روایات مربوط به ایران کهن را نمی‌پسندیدند و این قبیل آثار را در بررسی‌های تاریخی خود مورد استفاده قرار نمی‌دادند و تا آنجا که ممکن بود، آنها را از زبان و قلم می‌انداختند. افزون بر یک‌سونگری آنها - این قبیل روایات برای جماعت اعراب و اقوامی که در سبک آنها درآمده بودند - یادآور خاطره‌ای مهم و چیزی نبود که مورد علاقه آنها باشد و چون به دلیل عدم سنجیت نمی‌توانستند از این داستان‌ها بهره بگیرند و یا لذت برده، خاطره‌ای کهن را تجدید کنند - بر بیشتر این داستان‌ها با نفرت و کراهت می‌نگریستند و آنها را مهملاتی می‌شمردند که به لعنت خدا هم نمی‌ارزید! و هرچند خلیفه بر دو دیهیم ابد مدّت معنوی و نیز خلافت گذرا و موسمی و مادی به گونه‌ای متکی بود که گفتمی تزلزل‌ناپذیر و همیشگی است! اما از همان آغاز فتح ایران، اوضاع نخست به طرزی مبهم و از قرن سوم با نیروی مقاومت‌ناپذیر چنان عمل می‌کرد و تأثیر از خود بر جای می‌گذاشت که گویی طرز فکر و اندیشه‌ی پدید آمده و بینشی ظهور یافته است که به داستان‌های ایران کهن و روایات ملی ایرانیان، سخت علاقه ابراز می‌گردید.

اگرچه فتح ایران به دست عرب‌ها تقریباً فوری و ناگهانی بود، اما از آنجا که زبان، نگاه‌دار یادبودها و بخشنده روح ملی به ملت‌ها نیز هست، تازیان هرچند با همه توانایی خود از جمعیت و قدرت سیاسی و رسوخ دینی و نفوذ ادبیات تازه و تغییر قوانین و تعلیم و تربیت و... اهالی مناطقی مفتوحه را تحت سیطره و استیلای گسترده خود گرفتند، اما در هم‌رنگ ساختن مردم آن مناطق و سرزمین‌ها کامیابی چندانی نیافتند که زبان خود را نیز به همه آنان بقبولانند و تنها در سراسر ولایات غربی ایران...، به جز چند بخش کوهستانی، توانستند زبان تازی را جانشین زبان پهلوی گردانند و این موضوع برای دستگاه خلافت که با سرعت و وسعتی بیش از ظرفیت واقعی خود گسترش یافته بود، نشانه کاستی و ناتوانی به شمار می‌آمد خاصه آن که ایرانیان ابتدا مبهم و سپس سر بسته و آرام آرام از خود واکنشی نشان دادند و خاندان‌های قدیم ایرانی نیز به همراه توانایی حاصل از آب و ملک و دارایی خویش، نفوذ پشت اندر پشت خود را محفوظ نگاه داشتند و آرام آرام موجبات کاهش توان و قدرت خلافت مرکزی را فراهم ساختند و

به تدریج فرمانروایان ایالات شرقی بیش از پیش از وابستگی به مرکز خلافت بغداد سرتافتند و دلیرانه در مراکز فرمانروایی خود به فارسی سخن گفتند و این همه خود انگیزه‌های ظهور زبان و ادب فارسی در عهد اسلامی گردید و دربارها یا از سرغریزه کور و یا بر اثر محاسبه و احتیاط سیاسی، یار و یاور و مُشوق شاعران و نویسندگان در مقابله با استیلای سیاسی و سیطره فرهنگی خلفا شد و از این رهگذر مراکز حکومت آنها مالا مال و پُر از شاعران پارسی گوی گردید. سخن سرایان نیز به سهم خویش با همه نیرو و توان به فروزان ساختن روح ملی در قالب سخنان منظوم دری پرداختند و در جستجوی روایات پراکنده ملی برآمدند و علاقه و دلبستگی عمومی به داستان‌های کهن ملی نیز بر آهنگ این کوشش و تلاش افزود به گونه‌یی که سیاست عموم سلاله‌های حاکم در سرزمین ایران لااقل تا رویداد ایلغار مغول از خصلت تداوم و استمرار بر این منهج و منوال برخوردار بود.

از یاد نباید برد که در گیرودار بهران‌ها و گردبادها و فراز و نشیب‌های تاریخ ایران و بازنگری‌های روزگار، هرگاه ملاحظه می‌کنیم که استقلال و تمامیت و یا احترام و اعتباری برای ما باقی مانده است، از برکت وجود زبان فارسی بوده که همواره مایه دوام و بقا و ضامن قوام وحدت ملی و عامل تفاهم یکایک ایرانیان با یکدیگر بوده است.

چنان که در سال ۱۹۹ ه. ق، هنگامی که مأمون عباسی [۱۹۸-۲۱۸ ه. ق] در مرو بود در روز عید اضحی بار عام داد. پرسید که آیا در میان حاضران در مجلس کسی هست که بتواند به زبان فارسی شعر بگوید؟ جوان بیست و پنج ساله‌یی به نام عباس شرط ادب به جا آورده، گفت: شاید از عهده برآیم. مأمون گفت: از کجا آموخته‌ای؟ گفت: از پدرم که هر روز مرا به سردابه می‌برد و زبان فارسی به من می‌آموزد.

خلیفه گفت: اگر راست می‌گویی، بالبداهه اشعاری در مدح و ستایش من به فارسی بساز. آن جوان کاغذی برگرفت و قصیدتی ساخت و به محض فراغت از قراءت آن، خلیفه به قتل وی فرمان داد و گفت: از جمله اسرار سیاست یکی هم این است که هرگاه در میان قوم مغلوبی، شاعری پیدا شود که به نیروی شعر، خاطرها را برانگیزاند و همت هموطنانش را در تلافی خون پدران خویش بر ملت غالب تحریک نماید، ملت غالب را دچار گرفتاری‌های سخت می‌نماید و آنها با عذاب و اضطراب فراوان دست به گریبان

می‌سازد.

\*\*\*

۱۱- درباره هیچ یک از کسانی که پیش از فردوسی به گردآوری روایات قدیم ایرانی پرداخته‌اند اطلاعی در دست نیست، اما قراین نشان می‌دهد که یعقوب لیث برای انجام این منظور کسانی را از نژاد خالص ایرانی برگزیده است و «عبدالرزاق مسعود» از خاندان گشواد- که از نژادگان ایران باستان به شمار می‌رفته است- را برای انجام چنین کاری مأمور ساخته و این اقدام به سال ۲۶۰ ه. ق انجام پذیرفته و مُصَنَّفان آن را «شاهنامه» نام نهادند، زیرا «آیین کشورداری و سرانجام شاهنشاهی‌ها» را می‌آموخت. در سال ۲۹۷ ه. ق قلمرو فرمانروایی یعقوب به دست سامانیان که خود را از ساسانیان می‌دانستند، افتاد و افراد این خاندان با شوری وافر و تلاشی بی‌وقفه به کار فراهم ساختن داستان‌های باستانی ایران، دلمودگی نشان دادند، چنان که «بلعمی»، وزیر ابوصالح منصور سامانی [۳۶۵-۳۵۰ ه. ق] «دقیقی» را به نظم ترجمه‌یی که دانشور به فرمان عبدالرزاق فراهم ساخته بود، برگماشت.

گزینش دقیقی برای انجام چنین کاری در روزگار رونق و رواج بازار شعر و شاعری دارای مفهومی ظریف است، زیرا بنا بر درونمایه یکی از اشعارش که «جامی» به ضبط آن پرداخته است:

[دقیقی، چارخصلت برگزیده است  
 به گیتی از همه خوبی و زشتی  
 لب یساقوت رنگ و ناله چنگ  
 می چون زنگ و کییش زرد هشتی  
 زنگ به معنی مهتاب و مراد باده رنگ باخته و به تعبیر «حافظ» ترس محاسب خورده  
 است!] «دقیقی» زرتشتی آیین بوده است.

دقیقی، سرودن منظومه را از دوران پادشاهی گشتاسب و ظهور زرتشت آغاز می‌کند و چون هزاربیت می‌سراید، به ضرب کارد غلام زرخرید، در مجلس شادمانی و شرور از پای در می‌آید و «فردوسی» در سرآغاز منظومه داستانی شاهنامه با رعایت اصل امانت و بیانی آراسته به عفت، با ظرافتی در خور تحسین و در قالب خوابی که دیده است و شنیدنی است، اشعار دقیقی را چنین آورده است:

چنین دید گوینده یک شب به خواب  
 که یک جام می داشتی چون گلاب

دقیقی زجایی فراز آمدی برآن جام می داستان‌ها زدی...

\*\*\*

۱۲- در روزگار فرمانروایی غزنویان، دومین پادشاه این خاندان، محمود پسر سبکتگین [۳۸۷-۴۲۱ ه.ق / ۹۹۷ - ۱۰۳۰ م] بیش از پیشینیان از مرکز خلافت دوری گزید و از قلمرو فرمانروایی آنها فاصله گرفت. وی که مسلمانی به ظاهر متعصب بود، افزون بر آنکه برای حصول استقلال سیاسی از هیچ اقدامی فروگذار نکرد، دربار او، کانون ترویج شعر و پرورش شاعران فارسی زبان گردید و اهتمام وی در این زمینه برای آیندگان نماد مقایسه و معیار و قرینه خوشبختی شاعران در دوره‌های بعد به شمار می‌آمد و البته درایت و بینش فرهنگی و ایران دوستی ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی را در لغو و منع کاربرد زبان تازی در امور دیوانی و تبدیل کتابت دیوان رسالت به زبان فارسی نیز نباید نادیده انگاشت.

فردوسی که می‌خواست به روایات ایران کهن توالی و نظم و ترتیب بخشد، می‌بایست آن چنان دانشور و شایسته و کاردان باشد که به یاری ذوق لطیف، زمانی که ادبیات روتق و رواج یافته و هنر، شناخته شده بود، این داستان کهن را بسراید و خصال و سجایا و اوصاف مطلوب و اصول کرامت اخلاق آنها را به صورت «داستان دلبران در حدیث دیگران» به رشته نظم حماسی در آورد.

به هر حال، رویداد فتح ایران به دست اعراب، هر چند فوری و ناگهانی بود، اما هیچ‌گاه از علاقه و دلبستگی مردم ایران به داستان‌های کهن نکاست و در واقع ظهور فردوسی و سرودن شاهنامه نوعی تحقق آرمان‌ها و آرزوهای دیرین مردم ایران در زمینه اطلاع از گذشته ایشان به شمار می‌رفت و فردوسی داستان‌های حماسی ایرانی را از آغاز ظهور بر پهنه گیتی و روزگار باستان تا زمان برافتادن شاهنشاهی ساسانیان به دست اعراب مسلمان به رشته نظم کشید و در طبع سالیان دراز به منظور گردآوردن منابع و روایات قدیم و وحدت بخشیدن و یکپارچه ساختن آن در قالب منظومه‌ای عظیم و دراز دامن و یکدست، از خویشتن اهتمامی درخور تحسین و ستایش ابراز داشت.

هر گاه بنا بر یک تعبیر، تاریخ را مجموعی از اقدامات و حرکات که منجر به تراکم تجارب بشری گردیده است، بدانیم، آنگاه چیزی جز سرگذشت روزمره انسان‌هایی که با

رفتار، گفتار، افکار، اندیشه‌ها، آرزوها و تخیلات خود به دنیایی که زیستگاه ما است، شکل بخشیده‌اند، نخواهد بود و سرگذشت هر یک از مردان و یازنان تاریخی و خلاصه و تفاوت‌های از افکار و اندیشه‌ها و آرزوهای آنها بوده که به جامعه زمان آنها شکل بخشیده است.

به نظر می‌رسد که شاهنامه به صورت مدون و سروده نهایی فردوسی، دو ممیزی عمده و تصرف و تغییر آشکار را نخست از سوی موبدان زرتشتی و دیگر بار با شدتی کمتر از سوی مسلمانان تحمل کرده است. چنان که بعید نیست محمود غزنوی، نسبت به پایگاه و جایگاه شاخص و نمایان رستم - این پهلوان محلی سیستانی - در شاهنامه بدان گونه معترض بوده است که بنابر روایتی به گریز فردوسی از دربار محمود منجر گردیده است.

متن‌های رزمی و حماسی و اساطیری ایرانی از قبیل خدای نامک‌های ساسانی و نیز شاهنامه فردوسی، بر سنت ملی‌گرایی دایمی ایرانیان، انگشت تأکید گذارده‌اند و سنت رزم‌نامه‌پردازی با استواری و انسجامی شایسته، از قوایم شکل‌گیری تمامیت ایران در طی زمان و دوره‌های مختلف تاریخ این سرزمین محسوب می‌شود که گاه و بیگاه شاهد ظهور و طلوع آن بوده‌ایم که ایقای نقش آن از هر تدبیری برای ایجاد وحدت ملی فراتر بوده است.

\*\*\*

۱۳- در این جا اشارت به نکته‌یی لازم است و آن این که وجود برخی خطاهای تاریخی در شاهنامه از قبیل مسیحی خواندن اسکندر و یکی دانستن زرتشت و ابراهیم، نشانه آن است که شاعر، تمایلی به گریز از حلقه افسانه‌ها و اساطیر کهن نداشته و هیچ‌گاه نخواسته است که از زمینه نقل و روایت، پای خویش را فراتر نهد. افزون بر آن چنین می‌نماید که برای دوران فرمانروایی اسکندر، فردوسی منبع فارسی نیافته است. دلیل آن هم روشن است زیرا هیچ ملتی شکست‌های خود را نمی‌ستاید و بر آنها حماسه نمی‌سراید! خاصه آن که عادت فردوسی این نبوده است که هر گاه مأخذی در دست نداشته، برای موضوعی خیال‌پردازی کند. اما منابع تاریخ سراسری ایران را که تا آن زمان وجود داشته و امروز بیشتر آنها از میان رفته است، در مطالعه گرفته و به یاری دانش و

نیروی برآورد و ارزیابی که در میان معاصران و آحاد مردم آن روزگار کمتر مانند داشته است، به زبان شعر در آورده است.

\*\*\*

۱۴- در منظومه شاهنامه، داستان داستان‌ها، رستم و اسفندیار است که نبوغ شاعرانه و خلاقیت و ابتکار هنری فردوسی در آن به کمال نمایان است و پس از این داستان است که بخش حماسی شاهنامه به تقریب به پایان می‌رسد، زیرا «سیمرغ» به «رستم» گفته است که قاتل اسفندیار در دو جهان سرنوشت و سرانجامی شوم و غم‌انگیز و تراژیک دارد و در پایان این داستان است که رستم جهان پهلوان به دست برادرش سغاد، کشته می‌شود. هر چند پیش از مرگ، برادر جفاییشه و جنایت کار خود را می‌کشد و آنگاه «بهمن» فرزند اسفندیار خون خواه پدر می‌شود و با شورش و یورش، خاندان رستم را بر باد می‌دهد و به این ترتیب دفتر داستان‌های حماسی و دلیری‌ها و جهان‌گشایی‌های این خاندان، بسته می‌شود.

\*\*\*

۱۵- هرگاه بنا بر تعبیری دیگر بپذیریم که «تاریخ، مجموعه فرهنگ‌ها و تمدن‌های مستقل است که هر یک از این فرهنگ‌ها و تمدن‌ها مانند دیگر موجودات جهان هستی، مراحل زایش و کودکی و نوجوانی و بلوغ و کمال و سرانجام ذبول و انحطاط و سراسیمه فنا را به ترتیب و پیاپی می‌پیماید»، در اثر حماسی سرور سزوران شعر فارسی و منظومه سخن آفرین خراسان فردوسی نیز ملاحظه می‌شود که پس از سپاس خدا و ستایش پیامبر و ارج نهادن به خرد و چگونگی تدوین و فراهم آوردن شاهنامه، داستان‌های کیومرث و هوشنگ و تهمورث و جمشید، فرهنگ تاریخی ایران را حیات می‌بخشد و سپس در دوران نوجوانی به عهد فریدون و ایرج و منوچهر می‌پیوندد و آنگاه در عهد جوانی به روزگار کاووس و سیاوش و کیخسرو و رستم به غرور و افتخار نایل می‌گردد و ظهور زرتشت و گشتاسب، نماینده بلوغ عقلانی و کمال و خردمندی به شمار می‌رود و اعتلای این اندیشه به روزگار انوشروان می‌پیوندد و پس از شهریاری خسرو اول

به حکم اصلی پذیرفته شده «متهای کمال، نقصان است»<sup>۱</sup> به دوران حکومت خسرو پرویز، انحطاط و ذبول و دوران قهقرا و تراجع و مقدمات فنا آغاز گردد و پس از نبرد قادسیه و مرگ یزدگرد به حیات فرهنگی آن روزگار ایران - چنان که به تاریخ سیاسی آن نیز - پایان داده می شود و بدین ترتیب افسانه های تاریخی و تاریخ ایران از ابتدای ظهور بر بهنه گیتی تا انقراض سلسله ساسانی در اواسط سده هفتم میلادی شرح داده می شود و ملاحظه می گردد که منظومه حماسی فردوسی سراسر تاریخ یک امپراتوری را - از بنیادگذاری تا انهدام - دربردارد و با سرودن این منظومه در واقع فردوسی به بیان تاریخ و سرگذشت ملتی پرداخته است که پیش از آن یا پراکنده بود و یا آن که مردم آن را سینه به سینه نقل می کردند و پس از نظم، به خواندن و حفظ اشعار آن از خویش علاقه و دل بستگی نشان می دادند.

\*\*\*

۱۶- در این جا بر سر آن نیستم که بر خلاف تاریخ حیات انسانی [که به خاطر آزادی اقدام و عمل آدمی، پیش بینی آینده بسیار دشوار و در پاره ای از موارد غیر ممکن و محال است و تنها می توان با احتیاط هر چه تمامتر، به میزان احتمال پیشرفت و تکامل آدمی اشاره کرد] این بحث طولانی و درازدامن فلسفی را دنبال کنم که گویی تسلسل وقایع و رشته به هم پیوسته داستان های شاهنامه، بیان تقدیر و سرنوشتی است که در لوح محفوظ ثبت افتاده و کیفیت وقوع ماجراها و حوادث و رویدادها از اختیار بازیگران به کلی بیرون است و آن چنان اینان اسیر و گرفتار و در بند سر پنجه نیرومند تقدیرند که نقیض غیر قابل انکار تقدیر و جبر و بازی های سرنوشت را در داستان های شاهنامه، به طور عام، و در داستان های تراژیک و غم انگیز آن، به طور خاص، می توان آشکارا ملاحظه کرد و خواننده شاهنامه را با سراینده آن فردوسی هم نوا و هم آواز ساخت که:

جهان را، جهاندار دارد خراب      بهانه است کاووس و افراسیاب

\*\*\*

بزد کشتی آنجا که خواهد خدای      و گر جامه برتن درد، ناخدای

۱. برای اطلاع از تفصیل شواهد و امثال رجوع شود: دامادی، سید محمد (۱۳۸۰): ص ۲۶.



به هر حال، بسیاری از داستان‌های شاهنامه در واقع، وجود جهانی است که قوانین مسلمی بر آن حکم روا و فرمانفرما است که بدون وجود قوانین مذکور، تمامیت و کمال داستانی منظومه حماسی نیز دستخوش سستی و تزلزل می‌شود.

\*\*\*

۱۷- شاهنامه از جهات و جنبه‌های گوناگون قابل تأمل و بررسی و شایان دقت و مطالعه است و فردوسی، آموزگاری بزرگ است که به رسالت آموزشی و تأثیر تعلیم خویش، نه تنها واقف است بلکه اعتقادی راسخ دارد:

ز فردوسی اکنون سخن یادگیر سخن‌های پاکیزه دلپذیر  
او، شاعری ستایشگر اصول کرامت اخلاق و خود عامل بدان است، به گونه‌ای که زندگانی شخصی‌اش، نمونه تام اخلاق و انسانیت بوده است. در طی داستان‌های شاهنامه به مناسبت‌های مختلف بر ملکات فاضله اخلاقی تأکیدی ویژه دارد، به طوری که در سراسر شاهنامه نمونه‌های خوب تعلیمی بسیار است و فراوان آمده است:

مکن بد، که بینی به فرجام بد	ز بد، گردد اندر جهان، نام، بد
نگیرد تو را دست جز نیگویی	گسراز مرد دانا سخن بشنوی
هر آن کس که اندیشه بد کند	به فرجام بد باتن خود کند
اگر نیک باشی بمآذت نام	به تخت کیی بر، بوی شادکام
و گر بد کنی، جز بدی ندروی	شبی در جهان شادمان نغوی
جهان را نباید سپردن به بد	که بر بدگش بی‌گمان بد رسد

وی «داد» را می‌ستاید و از «بیداد» و «بیدادگر» متنفر و گریزان است:

اگر داد دادن بُرد کار تو	ببفرزاید ای شاه، مقدار تو
--------------------------	---------------------------

\*\*\*

چو خسرو به بیداد کارد درخت	بگردد از او پادشاهی و بخت
نگر تا نیازی به بیداد، دست	نگردانی ایوان آباد، پست

\*\*\*

چنین گسفت نوشیروان قباد	که چون شاه را سر بپچید ز داد
کند چرخ، منشور او را سیاه	ستاره نخواند ورا نیز شاه

ستم، نامه عزّل شاهان بُود چو دود دل بی گناهان بُود

\*\*\*

فردوسی «خردمند» است و بخردانه بر «خردمندی» تأکیدی متواتر و بی وقفه دارد:

کسی کاو خرد را ندارد زپیش دلش گردد از کرده خورش ریش  
توانا بُود، هر که دانا بُود به دانش، دلِ پیر، بُرنا بُود  
به رنج اندر آری تنت را رواست که خود رنج بُردن به دانش سزاست  
به رنج اندر است ای خردمند، گنج نیابد کسی گنج، ناپرده رنج

\*\*\*

بیاموز و بشنو زهر دانشی بیایی زهر دانشی، رامشی  
زخورد و ز بخشش، میاسای هیچ هسمه دانش و داد دادن بسیج  
دگر با خردمند دانا نشین که نادان نباشد برآیین و دین  
که دانا تورا دشمن جان بُود به از دوست مردی که نادان بُود

\*\*\*

هنرمند با مردم بی هنر به فرجام هم خاک دارد به سر  
ولیکن از آموختن چاره نیست که گوید که دانا و نادان یکی است؟  
که مصراع اخیران، ترجمه آیه شریفه قرآن کریم نیز هست: ... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ  
يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ [قرآن کریم، سوره الزمر، آیه ۹]

\*\*\*

۱۸- فردوسی در توصیف زیبایی های طبیعی، چیره دست و توانا است، اما «عَفَافِ  
سخن» از ویژگی های کلام او است. محض مثال افزون بر توصیف زیبایی و سوسه انگیز و  
خیره کننده «تهمینه»، در نیمه شبی که بر شبستانِ رستم گام می نهد و بسیار خواندنی  
است، در بیان عشق بازي «زال» با «رودابه» در آن جا که عاشق و معشوق به وصال  
می رسند، می فرماید:

همی بود بوس و کنار و نسید مگر شیر، کاو گور را نشکرید  
اشارات فردوسی به صحنه های گوناگون حیات آدمی و شادکامی ها و کامجویی های  
جوانی و گرفتاری ها و ناکامی های روزگاران پیری و نیستی در تلو بیان سرگذشت

قهرمانان داستان‌های حماسی، از جمله بهترین بخش‌های توصیفی شاهنامه به شمار می‌رود.

در داستان ضحاک، آن جا که می‌گوید: پسری که به کشتن پدر راضی گردد و تن در دهد، در نطفه‌اش خلل است، به زبان اشارت و بیان کنایتی ابلغ از تصریح چنین می‌گوید:

... به خون پدر گشت همدستان      ز دانا شنیدستم این داستان  
 که فرزند بد، گر بُود نرّه شیر      به خون پدر، هم نباشد دلیر  
 مگر در نهانی سخن دیگر است      پژوهنده را راز با مادر است

\*\*\*

۱۹- فرهنگ ایرانی، علاوه بر آن که در رویدادهای مهیب و بلایای دردناک در مقاطع گوناگون تاریخ، بر کوشش در چاره‌جویی به منظور رهایی، انگشت تأکید گذاشته است، به موازات آن ذلت و خواری را نیز سرزنش و به تعبیر علمای اخلاق «انظلام»<sup>۱</sup> و به اصطلاح عامّه «توسری خوری» را نکوهش می‌کند. ملاحظه فرمایید که فردوسی با چه بیان حکیمانه‌یی به «مشکل تاریخی ایران» در طی روزگاران دراز که «مشکل همسایگی»<sup>۲</sup> بوده است و در جای دیگر بدان اشارت کرده‌ام و این مسأله همواره دستاویز سوء استفاده قرار گرفته است، چگونه اشارتی هوشمندانه داشته است و اگر بگویم ده‌ها نهاد و سازمان تبلیغاتی هیچ‌گاه نمی‌توانند پیام آگاهانه و خردمندانه این شاعر و حکیم گران قدر را به گوش یکایک ایرانیان دیروز و امروز و فردا چنان رسانند که اورسائیده است، به راه اغراق نرفته و مبالغه رو انداشته‌ایم:

جهان پُر ز بد خواه و پُر دشمن است      همه مرزها جای اهریمن است  
 نه هنگام آرام و آسایش است      نه روز درنگ است و آرایش است  
 دریغ است ایران که ویران شود      کنام پلنگان و شیران شود  
 همه جای جنگی سواران بُدی      نشستنگه شهریاران بُدی

۱. برای آگاهی گسترده‌تر بر این اصطلاح عالمان اخلاق، در این زمینه رجوع شود به «تهذیب الأخلاق» نشر دوم / ۱۳۷۲ ه. ق که با مقدمه و تصحیح و ترجمه و تعلیق اینجانب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی انتشار داده است.

۲. برای آشنایی بیشتر با تاریخ ایران و آگاهی بر «مشکل همسایگی» نگاه کنید به: دامادی، سید محمد (۱۳۷۵)

کنون جای سختی و جای بلاست	نشستنگه تیز چنگ اژدهاست
چو ایران نباشد، تن من مباد	بر این بوم و بر، زنده یک تن مباد
چنین گفتم موبد که مردن به نام	به از زنده، دشمن بر او شادکام
همه سر به سر تن به کشتن دهیم	از آن به که کشور، به دشمن دهیم

\*\*\*

۲۰- به هر حال از مطالعه منظومه حماسه جاویدان فردوسی، به نکته‌های عمده‌ی بر می‌خوریم که سزاوار دقت و امعان نظر و در نتیجه پرهیز از تکرار اشتباه است. چنان که از لحاظ تأثیر قاطع بر فرهنگ و میزان معرفت عموم ایرانیان نیز حایز اهمیت است. برای مثال برای پژوهشگران در قلمرو اساطیر<sup>۱</sup> و علاقه‌مندان به ابواب و فصول گوناگون ادب و فرهنگ ایرانی، از جهت کیفیت تدوین اصول و قواعد دستور زبان فارسی و نیز از جهت تقویت مبانی واژگانی زبان، از منابع بسیار معتبر تحقیق در مباحث زبان فارسی به شمار می‌رود که در شناخت اصالت ریشه الفاظ و کلمات رایج کنونی و فواید لغوی و دستوری، بهره بسیار از آن می‌توان یافت.

از جهت استحکام مبانی ملیت و پیوند معنوی که این کتاب در میان افراد گوناگون جامعه ایرانی و مردم فارسی زبان به وجود آورده است نیز در خور مطالعه است. از لحاظ بررسی کیفیت داستان سرایی در ادب فارسی و نحوه آرایش کلام و توجه به دقایق و نکات معنایی و بیان و نیز تأثیر عظیمی که این اثر حماسی ماندگار در ذوق و ذهن شاعران و بیان سخن‌سرایان پس از خود داشته است، از نظر مراعات معیارهای نقد شعر و موازین سخن‌سنجی، از حیث تربیت نفس و تهذیب اخلاق و نیز تأثیر نافذ و قاطعی که در احیاء نام ایران و آرزوی سربلندی ایرانیان داشته، از جهت حسن تشخیص و انتخاب و گزینش داستان‌های منطبق با خوی و خصایل ایرانیان و منظوم ساختن آنها و تصویر و توصیف و تجسم صحنه‌های کارزار و آویز و گریز و ستیز گردان و دلاوران با بیانی ساده و گفتاری روان همراه با فکر بلند و سلیقه‌ای دلپسند و مهر و دل‌بستگی به رسالت فرهنگی تا بدان جا که از سر هستی خویش در راه این عشق و دلدادگی مایه گذاشت و مقاصد عالی

۱. برای آگاهی بر اهمیت اساطیر نگاه کنید به: تودر، هنری: اسطوره سیاسی.

را در سایه ایمانی راسخ به انجام وظیفه مقدس و خطیر خود بر هدف‌های روزمره و معمول در روزگار خویش ترجیح و برتری داد، شاهنامه را کتابی خواندنی، به یادماندنی، نگاه داشتنی و به خاطر سپردنی ساخته است. خاصه آنکه آثار بزرگ ادبی ایران و جهان این ویژگی را نیز دارند که هر بار که مورد مطالعه واقع گردند، آدمی را به نکته‌هایی تازه راهبر می‌شوند.

\*\*\*

در پایان این مقال هر چند دردمندانه به رویدادهای زمان زندگی این شاعر بزرگ سخن آفرین اشارت کرده و گفته‌اند:

برفت شوکت محمود و در زمانه نماند  
جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی  
اما سزاوار است که برای افزایش عبرت خوانندگان به نکته‌ای اشارت کرده، سخن را به پایان برم و آن اینکه روح و روان جاویدان فردوسی در طی قرون و اعصار پس از خویش نیز بر افکار و آراء و احساسات ملی و آمل و آرمان‌ها و آرزوهای مردم ایران، اشرافی مستمر و بی‌وقفه و استیلایی معنوی داشته و در تنگناهای بسیار دشوار تاریخ این سرزمین، ایرانیان را به ایستادگی و مقاومت در برابر بیگانگان فراخوانده و افزون بر آن که با افسون شعر خویش به تصرف قلوب و تسخیر نفوس جفاکاران بیگانه پرداخته، آنها را نیز به ادب و احترام نسبت به ایرانیان فراخوانده و واداشته است، چنان‌که از پاسخ دندان شکن به متجاوزان نیز پس از مرگ خویش، باز نایستاده است. نوشته‌اند که «تیمور» پس از یورش‌ها به ایران و کشتار ایرانیان که تفصیل آن مستلزم اطناب است و در این مقال جای آن نیست، بر مزار فردوسی آمد و به زبان طعنه و تمسخر و شماتت و از سر ازدراء و استهجان خطاب به «دانای طوس» گفت:

سر از گور بردار و ایران ببین  
بسه دست دلیران توران زمین  
آنگاه شاهنامه را از قبر فردوسی بر گرفت و آن را گشود و این بیت را در سر آغاز صحیفه یافت:

چو شیران برفتند زین مرغزار  
کند روبه لنگ، اینسجا شکار...  
نوشته‌اند که تیمور دژخیم بر قبر فردوسی زانورد و آن را بوسه داد و دستور تعمیر آرامگاهش را صادر کرد. به راستی با خواندن شاهنامه، آدمی به تأمل و عبرت از سر

حکمت توفیق می‌یابد و بر صدق این مقال انگشت تأیید می‌گذارد که :  
برفت شوکت محمود و در زمانه نماند جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی

### کتابشناسی

- توڈر، هنری (۱۳۸۳): اسطوره سیاسی، مقدمه و ترجمه و توضیح سید محمد دامادی، تهران، امیرکبیر.

- دامادی، سید محمد (۱۳۷۵): شرح بر مقامات اربعین یا مبانی سیرو سلوک عرفانی، تهران، دانشگاه تهران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۰): مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی، تهران، دانشگاه تهران، شماره ۲۱۱۵، چ دوم.

- فروغی، محمدعلی: پایگاه بلند فردوسی (از خطابه‌های مرحوم فروغی به مناسبت تأسیس فرهنگستان ایران)، تهران، فرهنگستان ایران.

- مینوی، مجتبی (۱۳۲۹): پانزده گفتار، تهران، دانشگاه تهران.

- یحیی بن عدی بن حمید بن زکریا (۱۳۷۲): تهذیب الأخلاق، مقدمه و تصحیح و ترجمه و تعلیق سید محمد دامادی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ دوم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی